

بررسی اعلام المکاسب و بررسی نقد آن

سید محمدجواد شبیری

قسمت آخـر

در ابتداء به تکمیل پاره‌ای از مطالب قسمت دوم می‌پردازیم:

الف ــ در تذکر ۲۲، مطلب اوّل گفتیم که حارث بن عبدالله منسوب به قبیلهٔ یمنی همدان (به سکون میم) است نه به شهر ایرانی هَمَدان ولی متأسفانه وجه اشکال در هنگام پاکنویس از قلم افتاد، اشکال عبارت کتاب این است که در این مورد هر دو ضبط این کلمه و وجه هریک ذکر شده بدون اینکه ضبط صحیح آن مشخص شده باشد.

ب ــ در اواخر جدولی که در آن قسمت درج شده بود با استفاده از «لؤلؤة البحرین» مجموع احادیث کافی را ۱۶۱۹۹ حدیث ذکر کردیم و تعداد پنج قسم حدیث را نیز چنین آوردیم: صحیح ۵۰۷۲ حدیث، حسن ۱۴۴ حدیث، موثق ۱۱۱۸ حدیث، قوی ۳۰۲ حدیث، ضعیف ۹۴۸۶[1] حدیث.

از آنجا که بنای ما در آن قسمت، براشاره و اجمال بود اشکال این ارقام را تذکّر ندادیم، اشکال این است که مجموع این ارقام ۱۶۱۲۱ حدیث می‌شود که ۷۸ حدیث از رقم نخست کمتر است، علی القاعده در رقم نخست یا این ارقام تصحیفی رخ داده است، ناگفته نماند که این ارقام مورد تأیید تمامی دانشمندان علم رجال و حدیث نیست بلکه بسیاری از محققین رجال با اثبات عدالت کسانی چون محمدبن سنان و سهل بن زیاد آدمی، روایات صحاح کافی را بسیار بیش از این مقدار دانسته اند.[2]

۵۱ــ در ص ۷۰ در ضمن مشایخ شیخ طوسی نام ابن غضائری به چشم می‌خورد.

۱ــ لؤلؤة البحرین /۳۹٤، مستدرک الوسائل ج ۵٤۱/۳، روضات الجنات ج ۱۱٦/٦ با کمی اختلاف که اشکال را حل نمی‌کند.

۲ــ کیهان فرهنگی، سال سوم، شماره ۱۰، مقاله نظری به مصاحبه در عرصه روایت و درایت حدیث، آخر تذکر شماره ۲.

اگر مراد از این اسم، معنای ظاهر آن یعنی **احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری** صاحب کتاب رجال معروف باشد، او ظاهراً معاصر شیخ بوده و استاد وی نبوده است، هرچند اندکی تقدّم زمانی برشیخ داشته است.

واگر مراد، **پدر احمد یعنی حسین بن عبیدالله** (م ۴۱۱) باشد که از اجلّه مشایخ شیخ طوسی است، باز کلام خالی از اشکال نیست، زیرا اتّصاف حسین بن عبیدالله، به ابن غضائری معلوم نیست، آنچه از منابع قدیمی برمی‌آید تنها ملقّب بودن وی به «غضائری» است.[۳]

۵۲ــ نسب معروف سید نعمت الله جزائری که در کتب تراجم بسیاری دیده می‌شود[۴] در ص ۱۱۱ این کتاب نیز آمده است.

برطبق این نسب نامه، نسب **سید نعمت الله جزائری** (م ۱۱۱۲) با دوازده واسطه به **امام موسی بن جعفر(ع)** می‌پیوندد، و این امر با قاعدهٔ نسب سازگار نیست، بلکه از غرائب امور و محالات عادیّه می‌باشد زیرا شهادت **حضرت کاظم(ع)** در سال ۱۸۳ هجری و ۹۲۹ سال پیش از وفات **سید نعمت الله** رخ داده است و بنابر طریق معمول در نزد عالمان نسب شناس که برای هر قرن به طور متوسط ۳ نفر در نظر می‌گیرند، می‌بایست حدود ۲۷ نفر، واسطه بین سید نعمت الله و حضرت کاظم (ع) باشند، البته این روش تقریبی است و کم و زیادشدن چند نفر معدود چندان مهم نیست ولی کم و زیاد شدن افراد زیاد نشانه وقوع سقطی و یا افزوده شدن افرادی به نسب می‌باشد و بدین طریق می‌توان برنادرستی برخی از نسب نامه‌ها استدلال کرد.

در نسب مورد بحث هم اگر تعداد وسائط به ۲۰ نفر تقلیل یابد باز هرچند بعید است ولی غیرممکن نیست، امّا تعداد موجود به هیچوجه معقول و قابل قبول نیست، زیرا لازمهٔ آن این است که پدر و اجداد سیدنعمت الله تا ۱۲ پشت پیاپی همگی در ۷۵ سالگی دارای فرزند شده باشند، این واقعه ولو در یک و یا دو مورد بعید نمی‌نماید ولی هرچه تعداد موارد متوالی بیشتر شود، احتمال وقوع، ضعیف‌تر و کم کم به صفر گرائیده و رخ دادن این حادثه عرفاً محال می‌گردد، کشف سقطات این نسب‌نامه، به تحقیقی گسترده و تتبّعی چشمگیر نیازمند است.[۵]

۳ــ تفصیل بحث را در قاموس الرجال ج ۱ /۲۹۰ و ۲۹۵ ببینید.

۴ــ تذکرهٔ شوشتر، مستدرک الوسائل ج ۴۰۴/۳، سفینة البحار ج ۶۰۱/۲، الکنیٰ و الالقاب ج ۲۹۸/۲، روضات الجنات ج ۱۵۶/۸ با تصحیف سعدالدین به سعیدالدین و سقوط السیدموسی بعد از السیدعیسی، در حاشیه ص ۲۲۸ کتاب نابغه فقه وحدیث علاوه بر کتابهای فوق از کتابهای زیادی این نسب‌نامه را نقل کرده است از جمله الانوار النعمانیة /۱۲۸، اجازه کبیره، شجره نوریه، چاپ بمبئی در ۱۲۶۳، کنزالانساب /۱۲۶ و...

۵ــ در حاشیهٔ «نابغه‌فقه‌و حدیث» اشاره می‌کند که در جُنگ سیدابوالحسن شیخ الاسلام نسب سید نعمت الله به گونه‌ای مغایر با نسب مشهور ضبط شده است و چون این کتاب خطی بود و به نسخه‌ای از آن دسترسی حاصل نشد از چگونگی این نسب‌نامه فعلاً اطلاعی نداریم.

۵۳ـ در بسیاری از کتب تراجم و رجال می‌خوانیم که **رجال کشّی** در اصل مشتمل بر تراجم خاصه و عامّه بوده و **شیخ طوسی** در تلخیص این کتاب، تراجم عامّه را نیاورده و به تراجم خاصه اکتفاء نموده است[۶]. و در ص ۱۳۹ کتاب **اعلام المکاسب** نیز این مطلب به چشم می‌خورد.

برای بررسی صحت و سقم این مطلب در ابتداء عرض می‌شود که شاید مراد از این ادعاء، این نباشد که تمامی ترجمه شدگان در کتاب **اختیار رجال کشی** از اوّل تا آخر بدون استثناء شیعی هستند بلکه احتمالاً مراد آنها این است که این کتاب مانند فهرست شیخ و رجال نجاشی و... اصالةً به ترجمهٔ خاصّه پرداخته است، لیکن مانند کتب مشابه، برخی از عامه را نیز ـ که از ائمهٔ(ع) و یا بعضی از روات شیعی روایت کرده‌اند و یا به نفع شیعه تصنیفی داشته‌اند ـ در این کتاب استطراداً درج نموده است.

اگر مراد ایشان این باشد، اشکال برخی از محققین رجال ـ که اختیار شیخ طوسی منحصر در رجال خاصه نیست بلکه گروهی از عامه که از ائمهٔ ما روایت کرده‌اند نیز در این کتاب ترجمه شده‌اند ـ وارد نیست.

بهرحال دلیل اشتمال اصل رجال کشّی بر تراجم عامه چیست؟

محقق تستری منشأ این قول را از مرحوم قهپائی می‌داند که به این جمله از این کتاب در ترجمه **براء بن عازب** تمسّک جسته است:

قال ابوعمروالکشّی: هذا بعد ان اصابته دعوة امیرالمؤمنین فی ما روی من جهة العامّة.

میرزا عنایة الله قهپائی در حاشیهٔ **مجمع الرجال** می‌نویسد که: «این جمله صریح است در اینکه، کتاب موجود منتخب کتاب کشّی است (نه اصل کتاب) و اصل کتاب مشتمل بر رجال عامه و خاصه بوده و شیخ (قده) رجال شیعه را از آن برگزید و بدین سبب آن را «اختیار الرجال» نامید[۷]. همچنانکه در ترجمه خودش در «ست» تصریح کرده است».[۸]

۶ـ مجمع الرجال، ج ۲۵۱/۱، حاشیهٔ ترجمه براء بن عازب، منتهی المقال، ترجمهٔ محمدبن عمربن عبدالعزیز، مرآة الکتب ج ۱۶/۲، مستدرک الوسائل ج ۵۲۹/۳، تنقیح المقال ج ۱۶۵/۳، سماء المقال ج ۳۱/۱، ذریعه ج ۱۴۱/۱۰.

۷ـ در فهرست شیخ طوسی چاپ اسپرنگر نام این کتاب به صورت اخبار الرجال چاپ شده است و به همین خاطر کتابی بدین اسم در ذریعه ج ۳۲۹/۱ به نقل از فهرست معرفی شده است ولی ظاهراً این نام تصحیف «اختیار الرجال» می‌باشد همچنانکه در عبارت بالا دیدیم و در چاپ نجف فهرست و نیز در نسخ خطی معتبری از این کتاب و همچنین در کتابهائی نظیر رجال کبیر میرزا محمد /۲۹۳، تنقیح المقال ج ۱۰۴/۳، سماء المقال ج ۳۲/۱، از فهرست شیخ کتاب «اختیارالرجال» را در عداد تصانیف شیخ طوسی حکایت کرده‌اند، البته ناگفته نماند که مجرّد این نام دلیل اشتمال اصل کتاب بر رجال عامّه نیست بلکه ممکن است تلخیص شیخ طوسی به خاطر اغلاطی که در اصل وجود داشته صورت گرفته باشد، (مستدرک الوسائل ج ۵۲۹/۳).

۸ـ مجمع الرجال ج ۲۵۱/۱ حاشیه ترجمه براء بن عازب، قاموس الرجال ج ۱۶/۱.

گویا ایشان «روی» را در جملهٔ بالا به صیغهٔ معلوم خوانده و فاعل آن را ضمیر عائد به ابوعمروکشّی دانسته و«جهة» رانیزبه بخشی از کتاب معنا کرده وعبارت «فیما روی من جهة العامة» راهم متعلّق به «قال» و از کلام شیخ طوسی پنداشته است بنابر این ازعبارت چنین برداشت نموده که: به گفته شیخ طوسی ابوعمروکشی این مطلب را دربخش عامه از کتاب خود حکایت کرده است، با این مقدمات اشتمال اصل رجال کشی بر رجال عامه بسیار روشن می‌گردد.

اما هیچیک از این مقدمات درست نیست زیرا «روی» ظاهراًفعل مجهول بوده و نائب فاعل آن ضمیر عائد صله بوده و عبارت «فیما روی من جهة العامّة» هم ادامه کلام ابوعمروکشی و مقول قول او است نه از کلام شیخ طوسی.

لفظ «جهة» هم به معنای یک بخش و قسمت از کتاب نیست بلکه به معنای طریق است وبنابراین محصّل گفتار ابوعمروکشّی این می‌شود که این مطلب از طرق عامّه روایت شده است و این هیچ ارتباطی به ادعاء صاحب «مجمع الرجال» ندارد.

علاوه براین، محقق تستری مدظلّه می‌فرماید: عبارت «فیما روی من جهة العامة» مستأنفه است نه از ادامهٔ جملهٔ سابق[9] و گویا این عبارت، عنوانی است برای روایتی که در ذیل آن نقل شده با این سند: عبدالله بن ابراهیم عن ابی مریم الانصاری عن المنهال بن عمرو عن زرّبن حبیش قال: خرج علی بن ابی طالب من القصر الخبر، در «اختیار رجال کشی» چاپ بمبئی و چاپ دانشگاه مشهد نیز این عبارت به صورت عنوان به طبع رسیده است.[10]

حال سخنی کوتاه در اطراف نقد این کتاب مطرح می‌شود:

گذشته ازشیوه تعبیر که دربرخی جاها غیرعلمی می‌باشد نکاتی از این نقد قابل تأمل است:

□۱ـ در تذکر دوّم گفته شده که **شهید ثانی** از جزء **اوّل مسالک** درسوم رمضان سال (۹۵۱ هـ. ق) فراغت یافته و ازطرف دیگر این کتاب در ربیع الآخر سال ۹٦٤ هنوز تکمیل نبوده است و از این دو مقدمه نتیجه گیری شده که **تألیف مسالک** حداقل ۱۳ سال به طول انجامیده است.

امّا این استدلال منتج نیست، زیرا چه بسا **شهید** مدّتی پس از آغازبه کار، تألیف را متوقف ساخته و مثلاً درسال ۹٦۱ به ادامه آن پرداخته باشد.[11]

۹ـ ببینید قاموس الرجال ج ۲۵۱/۲ و مقایسه کنید با مقدمه این کتاب ج ۱٦/۱.

۱۰ـ اختیار رجال کشی، چاپ بمبئی /۳۰، چاپ دانشگاه مشهد /٤۵ رقم ۹۵.

۱۱ـ درعبارتی که سابقاً ازمحمودبن محمدلاهیجانی نقل نمودیم دقت شود (ر. ک نورعلم شماره ۷، از دوره دوّم، قسمت اوّل همین مقاله).

و ممکن است مراد کسانی که مدت تألیف مسالک را ۹ سال دانسته‌اند، مجموع زمانهای پراکنده باشد که صرف تألیف این کتاب شده است، اما در این صورت هرچند نفی این ادّعا ممکن نیست ولی اثبات آن نیز بسیار مشکل می‌نماید.

□۲ـ ناقـــدین در تذکر سوم دربارهٔ **قواعد علامه** نوشته‌اند که علّامه در سال (۶۴۸هـ.ق) متولّد شده و در پایان قواعد می‌نویسد که «آن کتاب را نوشتم بعد از اینکه پنجاه سال من تمام شده و به دهه شصت پا گذاشته‌ام» یعنی به هنگام پایان یافتن تألیف قواعد، سن علّامه حدود پنجاه و یک سال بوده است بنابراین تاریخ فراغ از آن می‌شود سال ۶۹۹.

دراینجا در محاسبهٔ سن، اشتباهی رخ داده است، زیرا هنگامی که علامه پنجاه سالش تمام شده باشد، سنّ او حدود پنجاه و یک سال نخواهد بود بلکه او، ۵۰ ساله به حساب می‌آید و بنابراین باید تألیف قواعد به سال ۶۹۸ به پایان رسیده باشد، به دیگر بیان در سال ۶۹۹ علامه ۵۱ سالش تمام شده است نه اینکه وارد ۵۱ سال شده.

آری ما به ملاحظه اینکه جزء اوّل قواعد به تصریح مؤلف در شب نهم ماه رمضان سال ۶۹۹ به اتمام رسیده است مجبوریم که کلام وی در پایان قواعد را به تقریب حمل کنیم و یا بگوئیم که مراد علامه در خاتمه قواعد، شروع تألیف آن بوده است نه ختم آن، و بلکه اصلاً باید گفت که عبارت علامه (کتبته بعدان بلغت من العمر خمسین الخ) با توجه به کلمه «بعد» قابل تطبیق بر سال ۶۹۹ می‌باشد، هرچند مراد علامه پایان گرفتن تحقیقی قواعد باشد.

□۳ـ کتـــاب **اعلام المکاسب**، ابن طاوس را اولین کسی که احادیث را به چهار قسم تقسیم کرده است، معرفی و **علامه حلی** را پیرو وی می‌داند.

ناقدین مرقوم نموده‌اند که: به درستی مشخص نیست که اوّلین کسی که اخبار را به چهار قسم تقسیم کرده، **ابن طاوس** است و یا شاگردش **علامه حلی**، و در آخر به کلام جناب آقای استادی دامت برکاته تمسّک جسته‌اند.

ولی ظاهراً این اشکال وارد نیست زیرا منتقی ـ که جناب آقای استادی نیز در مقاله مورد استناد ناقدین بدان اشاره فرموده‌اندـ چنین آمده است: ولایکاد یعلم وجود هذا الاصطلاح قبل زمن العلامة الّا من السیّد جمال الدین بن طاوس رحمه الله[۱۲]، از این عبارت، می‌توان استفاده کرد که واضع اصلی این اصطلاح، ابن طاوس بوده ولی اشاعه آن از علامه حلی است، نقل صاحب معالم دراین مورد با توجه به اتقان او در نقل و مساعدت اعتبار وجهات دیگر قابل پذیرش است.

□ ۴ـ در تذکر یازدهم گفته شده که **روض الجنان** اوّلین اثر **شهید ثانی** نیست، و به عنوان یک

۱۲ـ منتقی الجمان ج ۱ /۱۴.

دلیل قطعی عبارتی از روض الجنان ص ۳۵۷ نقل شده که: **قد افردنا لتحقیق هذه المسألة رسالة مفردة من ارادها وقف علیها**، از این عبارت استفاده شده که رسالهٔ مشارالیها قبل از **روض** نوشته شده است.

این استدلال تامّ نیست: زیرا: **اولاً** ممکن است این رساله در ضمن تألیف کتاب روض الجنان تألیف شده باشد یعنی شهید ثانی بعد از آغاز روض الجنان، تألیف این رساله را شروع کرده باشد و نیز مراد از اینکه روض الجنان اولین کتاب وی است این باشد که ابتداء آن، پیش از ابتداء سائر کتب بوده است.

ثانیاً: بسیار رخ می‌دهد که نویسنده در یک مطلب زیاد شرح و بسط می‌دهد، سپس چون اینگونه گستردگی را با نسق کتاب مناسب نمی‌بینند و یا به خاطر تعمیم استفاده از این تحقیقات، آن را از کتاب جدا می‌کند و درمسأله مورد بحث بدان اشاره کرده و طالبان تفصیل را بدان رساله مستقل ارجاع می‌دهد، در اینجا نیز ممکن است این رساله ابتداءً، جزئی از روض بوده و بعد، از آن جدا شده باشد.

ثالثاً: ممکن است **شهید ثانی** این رساله را بعد از تألیف و ختم کتاب هم تألیف کرده باشد و این عبارت منقوله از روض را بعد از تألیف رساله به روض الجنان ملحق کرده باشد، تصرّف در کتاب و حک و اصلاح و زیاد و کم کردن از آن بسیار زیاد است، حتی گاه بعد از تألیف یک کتاب چنان در آن تغییر داده می‌شود که نسخه جدید را باید تحریر دیگری دانست بطور نمونه عرض می‌شود که در ص ۲۹۱ حدائق ندبّه که تقریباً اواسط کتاب است تاریخ ختم کتاب (۱۰۷۹) مذکور آمده و یا علامه در کتاب خلاصه در ترجمهٔ خود کتبی را ذکر می‌نماید که بعد از تألیف «خلاصه» نگارش آنها صورت پذیرفته است، به عنوان مثال نام کتاب قواعد که در سال ۶۹۹ پایان پذیرفته در خلاصه دیده می‌شود حال آنکه زمان نوشتن این قسمت خلاصه به تصریح خود او ربیع الآخر سال ۶۹۳ است (رک خلاصه ص ٤۵) و **نیز مختلف** که جزء اول آن در ٤/ج ۶۹۹/۲ پایان گرفته و **تذکره** که شاید در حدود سال ۷۱۰ تألیف آن شروع شده باشد در کتاب **خلاصه** مذکورند.[۱۳]

آقای مختاری در مقالهٔ **نظری به ترجمه منیة المرید** می‌نویسد:

تألیف کتب **شرح الفیهٔ شهیدیه و کشف الریبة و رساله عدم جواز تقلید میّت** درقبل از ۲۵ ذی القعده ۹٤۹ که تاریخ ختم **روض الجنان** است، پایان پذیرفته و بنابراین «روض الجنان» اوّلین تألیف شهیدثانی نیست.

از جواب اوّل ما، ناتمامی این استدلال نیز روشن می‌شود.

۱۳ــ ذریعه ج ٤۳/٤ وج ۲۱۹/۲۰.

تا اینجا سخن بر سر این بود که دلیلی براینکه روض، اوّلین تألیف شهید نیست در اختیار نداریم اما آیا دلیل بر اثبات آن داریم یا خیر، مطلبی دیگر است که باید مورد بحث قرار گیرد.

ابن عودی، شاگرد و ملازم و همسفر **شهیدثانی** در رساله‌ای که در شرح حال شهید ثانی نگاشته ــ وقبلاً بدان اشاره رفت ــ آورده است:

فاوّل ما افرغ فی قالب التصنیف الشرح المذکور ــ ای روض الجنان ــ لارشاد الامام العلامة جمال‌الدین الحسن بن المطهر... خرج منه مجلّد ضخم ثمّ قطع عنه علی آخر کتاب الصلاة والتفت الی التعلّق باحوال الالفیة والمقلّدین فی الصلوة الیومیّة وکتب علیها حاشیة وسطی[۱۴] الخ (تأمل فیه)

از این عبارت استفاده می‌شود که اوّلین تألیف شهید، روض الجنان است و این کلام تا زمانی که دلیلی برخلاف آن قائم نشود معتبر است.

جناب آقای مختاری در مقاله پژوهشی در زندگی شهید ثانی (نورعلم، دوره دوم، شماره ۱۰) تحقیق بیشتری نموده است که بررسی این افادات را، مجالی دیگر باید.

□ ۵ــ در نقد شماره ۱۶، در انکار ملقب بودن پدر شهیدثانی به لقب **ابن الحجة** گفته‌اند که علاوه بر اجازات بحار، صاحب اعیان الشیعه، لؤلؤة البحرین، شهداء الفضیلة، ریاض العلماء وقصص العلماء و معجم المؤلفین وتحفة العالم فی شرح خطبة المعالم گفته‌اند که خود شهید معروف به **ابن الحجة** بوده است.

در مقابل نقل صاحب روضات و صاحب مستدرک (و ریاض العلماء وامل الامل و...) استدلال به سخن این کتب ــ علاوه بر اینکه کیفیت آن صحیح نیست و برخی از آنها، کتب دست چندم بوده و تمسک به آنها در اینگونه موارد نادرست می‌باشد ــ ناتمام است زیرا مدعیٰ، انحصار این لقب در شهید است نه مجرد تلقّب او به این عنوان، ممکن است هم خود شهید و هم پدرش هردو بدین عنوان شناخته شده باشند.[۱۵] مانند لقب **ابن بابویه**.

در مقالهٔ **نظری به ترجمه منیة المرید** آمده است که از ریاض (ج ۲/۳۶۸) استفاده می‌شود که منشأ این سخن اجازات است و دلیل دیگری ندارد و گذشت که از اجازات بحار چنین استفاده‌ای نمی‌شود بلکه برخلاف این نظر، مثبِت این است که خود **شهید** مشهور به **ابن حجة** بوده است.

عبارت مشارالیها در ترجمهٔ **شهیدثانی** در ریاض العلماء چنین است:

۱۴ــ روضات الجنات ج ۳/۳۷۴، درمنثور ج ۲/۱۸۴.

۱۵ــ همچنانکه در ریاض العلماء ج ۳/۳۶۲، اعیان الشیعة ج ۳/۳۵۳ آمده و ناقد محترم خود در مقاله نظری به ترجمه منیة المرید بدان اشاره کرده است (کیهان اندیشه شماره ۷).

اقول: وقد يعرف رحمه الله بابن الحجّة وفي المواضع ابن الحاجا فلاحظ وسيجيء ايضاً فی ترجمة والده انّ اسم والده فی بعض اجازاته الشیخ علی بن احمدبن الحجّة فلعّل جدهم الاعلی کان اسمه الحجة اوانّ الحجة لقب جدوالده فلاحظ انتهی.

برخلاف نظر ناقد محترم از این عبارت استفاده نمی‌شود که دلیل اشتهار پدر شهیدثانی به ابن الحجة منحصر در اجازات است، به بیان دیگر، صاحب ریاض درمقام بیان وجه ثبوتی است نه وجه اثباتی یعنی او نمی‌خواهد بگوید که اجازات باعث علم او به تلقّب پدرشهید به این لقب است، چه بسا اشتهار این مطلب او را از اقامهٔ دلیل بی‌نیاز نموده باشد بلکه او می‌خواهد جهت واقعی این تلقّب را ذکر کند و به اصطلاح علم منطق و فلسفه، او درمقام بیان علّت است نه دلیل.

وبرفرض اینکه این حرف راقبول کنیم، ولیکن اجازات، منحصردر اجازات بحارنیست، ناقدین تنها این اجازات را ملاک بحث قرار داده‌اند درحالی که اجازهٔ مورد اعتماد صاحب ریاض در اینجا، اجازهٔ پدرشهیدثانی به نجم الدین بن احمد التراکیشی می‌باشد[۱۶] که در بحارالانوار درج نشده است، حال اگرقبول کنیم که مدرک فاضل افندی، اجازات بوده از کجا می‌توان گفت که مدرک شیخ حرّ عاملی که پیش ازوی می‌زیسته نیز اجازات می‌باشد، ناقد محترم در ادامهٔ مقالهٔ نظری به ترجمه منیة المرید می‌نویسد:

این موضوع از استاد محقق حضرت آقای حاج آقا موسی شبیری زنجانی نیز سؤال شد بلادرنگ فرمودند: آنچه از اجازات استفاده می شود معروف بودن خود شهید است نه پدر او.

از معظم له دراین مورد سؤال شد فرمودند: کلام من تنها ناظر به تلقّب خود شهید بود نه نفی تلقّب پدرشهید به این لقب و از طرف دیگر تنها در مورد اجازات بحار بود نه مطلق اجازات.

ناگفته نماند که صاحب ریاض درترجمه پدرشهیدثـــانی (ج۳/۳۶۲) نه تنها تلقّب او به ابن الحجّة بلکه اشتهار او را نیز ذکر نموده است.

و بالجمله از این بررسی روشن شد که هم خود شهید وهم پدر وی، هر دو به لقب ابن الحجة (یا ابن الحاجه) مشهور بوده‌اند.

□ ۶ــ در تذکر شمارهٔ ۲۰ آمده است که ثروت سید مرتضی، افسانه‌ای بیش نیست و سپس به مفاخر اسلام ج ۳/۲۹۰ــ ۲۹۱ ارجاع داده شده است، راقم این سطور به این کتاب رجوع کرد، درآنجا بعد از ذکر ثروت سیّد و داستان دیگری که قطعاً ساختگی است می‌نویسد:

هر دو موضوع با شخصیّت علمی ودینی و مقام عالی مرجعیّت و نجابت و اصالت

۱۶ــ ریاض العلماء ج ۳/۳۶۲ و ج ۲۳۹/۵.

خانوادگی او و بخشندگی و نظربلند وسخاوت طبع وی منافات کامل داشته ودارد.

امّا برنگارنده جهت منافات ثروتِ زیاد با شخصیت علمی ودینی پوشیده است، تنافی بین بخشندگی و نظربلند و... با ثروتمند بودن را نیز درست متوجه نمی‌شود، چه مانعی دارد که سیّد منافع قریه‌های کثیره را ــ اگرمالک آنها بوده ــ صرف امور خیریه کرده باشد و یا وجوه دیگری که تصویر داردو استقصاء همه عالمانی که با داشتن تمام یا اکثر این صفات از ثروت بسیار برخوردار بوده‌اند نیازمند مقالهٔ مستقلی است.

البته پوشیده نیست که ما در صدد اثبات ثروتمند بودن سیّد مرتضی علم الهدی نیستیم تحقیق دراین مسأله مجال دیگری می‌خواهد بلکه کلام دراین است که دلیل مذکور بر رد آن کافی نیست.

□ ۷ــ در ص ۲۷ مکاسب نام **کتاب شرح فصّ الیاقوت** به چشم می‌خورد درص ۱۴۳ اعلام المکاسب، مؤلف می‌گوید: من هرچه کوشیدم کتابی بدین نام نه از **علامه** ونه ازغیر او نیافتم و کتاب علّامه به نام **انوار الملکوت فی شرح الیاقوت** می‌باشد، ناقدین در تذکر شماره ۲۷ می‌گویند که «علّامه حلی» خود در خلاصهٔ (ص ٤٦) ازاین کتاب با عنوان **انوار الملکوت فی شرح فص الیاقوت** یاد می‌کند، و درپایان می‌افزایند: بنابر این باید دراین باره پژوهش افزونتری صورت پذیرد تا حقیقت امر روشن گردد.

این خلاصهٔ کلام کشاف وسخن ناقدین بود، اعتراض ایشان به مؤلف که چرا به **خلاصة الرجال** مراجعه نشده وارد است امّا ظاهراً کلمهٔ «فص» جزء نام کتاب نیست، زیرا «علامه» در اجازه به «سیدمهنّا» ازاین کتاب به عنوان **انوار الملکوت فی شرح الیاقوت** یاد می‌کند.[17] در همین مجلّد بحار و برخی کتب دیگر ازجمله تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام نوشتهٔ محقق عالیقدر **سید حسن صدر** کتب علامه را از خلاصهٔ وی نقل کرده‌اند و در ضمن آنها نام این کتاب، بدون کلمهٔ «فص» دیده می‌شود،[18] نقل تأسیس الشیعة بسیار معتبر است زیرا آن را از نسخه‌ای از خلاصه که برروی آن خط شریف «علامه» و اجازهٔ روایت آن به تاریخ ۷۰۵ نقش بسته، حکایت می‌کند.[19] در کتاب انوار الملکوت مطبوع بعد از اینکه نام متن را **یاقوت** ذکر می‌کند پس از چند سطر می‌نویسد: **فاحببنا ان نصنع هذا الکتاب الموسوم بانوار الملکوت فی شرح الیاقوت.**

بنابراین کلمهٔ «فص» که در خلاصهٔ مطبوع علامه ــ و به تبع درمنابع دیگر ــ آمده،

۱۷ــ بحار ج ۱۰۷/ ۱٤۸.

۱۸ــ بحار ج ۱۰۷/ ۵۵، تأسیس الشیعة /۳۹۸.

۱۹ــ تأسیس الشیعة /۳۹۷.

زیادی است.

□ ۸ـ در نقـــــــد شماره ٤١ از **محدث قمی** در فوائد رضویه (ص ٦٨٨) نقل می‌شود: **شهید اول از سیدمهنّا** روایت می‌کند.

درقسمتهای مختلف این مقاله و نیز در برخی مقالات دیگر ناقدبه منابع دست دوم مراجعه و استناد جسته است از جمله در اینجا که مناسب این بود که منابع اقدم مانند خاتمهٔ مستدرک (ج ٤٤٥/٣) که ظاهراً منبع کلام **مرحوم حاج شیخ عباس قمی** و یا منابع قدیمی تر مانند «لؤلؤة البحرین» (ص ١٨٩) و اجازه کبیرهٔ «صاحب معالم» به «سیدنجم الدین بن محمدحسینی» (بحار ج ٨/١٠٩) و... استناد شود، قدیمی ترین منبعی که نگارنده دراین مورد دیده اجازهٔ شهیدثانی به **پدرشیخ بهائی** است (بحار ج ١٥٢/١٠٨).

در اینجا بار دیگر باید وصیت **فاضل هندی** را متذکر شویم و از افادات وی، چراغ راه برگیریم.

باری تلاش و جدیت مؤلف و ناقدین و کار نووقابل توجه ایشان بسیار ارزشمند ودر خور تحسین است و غرض ما از این نقد قدردانی از زحمات ایشان بوده و به هیچوجه تنقیص کارشان در نظرنبوده است.

معرفی منابعی که مستقیماً مورد استفاده قرار گرفته است:

۱ــ اختیار الرجال: اصل کتاب از کشّی محمدبن عمربن عبدالعزیز، تلخیص از شیخ طوسی محمدبن حسن بن علی الف ــ مطبوع به نام رجال کشی، تصحیح علی محلاتی حائری، بمبئی، ١٣١٧ هـ.ق، ب ــ تصحیح و تعلیق حسن مصطفوی، دانشکدهٔ الهیات، مشهد، ١٣٤٨ هـ.ش.

۲ــ اعلام المکاسب فی الاشخاص والکتب، منصور لقائی، مکتب اعلام الاسلامی، قم، ١٤٠٦ هـ.ق.

۳ــ اعیان الشیعة، سیدمحسن امین، تحقیق حسن امین، ١١ جلد (١٠ جلد+ ١ جلد فهرست) دارالتعارف، بیروت ١٤٠٣ هـ.ق.

٤ــ انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، علامهٔ حلی، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، تصحیح و تحشیه و مقدمهٔ مرحوم محمد نجمی زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٣٨ (افست متن و اندکی از مقدمه، انتشارات رضی و انتشارات بیدار قم، ١٣٦٣ هـ.ش).

۵ــ بحارالانوار الجامعة لدرر اخبارالائمة الاطهار(ع)، علامهٔ مجلسی محمدباقربن محمد تقی، الف ــ مکتبهٔ اسلامیه، تهران، ب ــ دارالوفاء، بیروت، ١٤٠٣ هـ.

٦ــ تأسیس الشیعة، صدرسیدحسن، شرکة النشرو الطباعة العراقیة المحدودة.

۷ــ تذکرهٔ شوشتر، جزائری سیدعبدالله بن سیدنورالدین بن سیدنعمت الله، کتابخانهٔ

صدر، تهران، تاریخ مقدمه ۱۳۸۹ هـ. ق (افست از چاپ کلکته).

۸ــ **تنقیح المقال**، مامقانی عبدالله‌بن حسن،مطبعة‌مرتضویة،نجف اشرف ۱۳۵۲ هـ. ق.

۹ــ **الحدائق الندیة فی شرح الصمدیة**، مدنی، سیدعلی خان بن احمد، معروف به ابن معصوم، انتشارات هجرت، قم (افست از چاپ سنگی دارالطباعة حاج ابراهیم تبریزی).

۱۰ــ **خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال** (=رجال علامهٔ حلی) حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، تحقیق سیدمحمد صادق بحرالعلوم، چ ۲، مطبعة حیدریة، نجف اشرف، ۱۳۸۱.

۱۱ــ **الدر المنثور من المأثور وغیرالمأثور**، علی بن محمدبن حسن ابن الشهید الثانی زین‌الدین، چاپ اول چاپخانهٔ مهر، ۱۳۹۸.

۱۲ــ **الذریعة الی تصانیف الشیعة**، طهرانی شیخ آقابزرگ، محسن، ۲۵ جلد (جلد ۹ در ٤ قسمت)، چاپ سوم، دارالاضواء بیروت، ۱۴۰۳ هـ. ق.

۱۳ــ **روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات**، خوانساری، سیدمحمدباقربن زین العابدین، ۸ جلد، کتابفروشی اسماعیلیان، تهران، ۱۳۹۰.

١٤ــ **ریاض العلماء وحیاض الفضلاء**، افندی اصفهانی، عبدالله، ٦ جلد، تحقیق سیداحمد حسینی، چاپخانه خیام قم، ۱۴۰۱.

۱۵ــ **سفینة البحار**، محدث قمی، عباس بن محمدرضا، کتابخانه محمودی، تهران (افست از چاپ مطبعه علمیه، نجف اشرف، ۱۳۵۲ــ ۱۳۵۵ هـ. ق.)

۱۶ــ **سماء المقال**، کلباسی اصفهانی، ابوالهدی بن ابی المعالی، مکتبة برقعی، قم، ۱۳۷۲ هـ. ق

۱۷ــ **الفوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة**، محدث قمی، عباس بن محمدرضا.

۱۸ــ **فهرست**، شیخ طوسی محمدبن حسن بن علی، الف ــ به کوشش محمود رامیار، دانشگاه مشهد، دانشکده الهیات، آذر ۱۳۵۱ (افست از چاپ اسپرنگر)، ب ــ تحقیق و تعلیق محمدصادق بحرالعلوم، مکتبة مرتضویة، نجف.

۱۹ــ **قاموس الرجال**، تستری محمدتقی، مرکز نشر کتاب، تهران، ۱۳۷۹ هـ. ق.

۲۰ــ **الکنی والالقاب**، محدث قمی، عباس بن محمدرضا، مطبعة عرفان، صیدا، ۱۳۵۸ هـ. ق

۲۱ــ **لؤلؤة البحرین فی الاجازة لقرتی العین**، صاحب حدائق، بحرانی یوسف بن احمد، تحقیق و تعلیق سیدمحمدصادق بحرالعلوم، چاپ دوم (به طریق افست)، مؤسسه آل البیت، قم.

۲۲ــ **مجمع الرجال**، قهپائی، عنایة الله علی، تصحیح علامهٔ اصفهانی سیدضیاء الدین، اصفهان، ١٣٨٤ هـ. ق.

۲۳ــ مرآة الکتب، ثقة الاسلام تبریزی علی بن موسی، ناشر عبدالله ثقة الاسلامی، بهار ۱۳۶۵.

۲۴ــ مستدرک الوسائل، محدّث نوری حسین بن محمدتقی، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۲۱ هـ. ق.

۲۵ــ مفاخر اسلام، علی دوانی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۲۶ــ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح والحسان، صاحب معالم، حسن بن زین الدین عاملی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، مؤسسه انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۲، هـ. ش.

۲۷ــ منتهی المقال فی احوال الرجال، معروف به رجال ابوعلی، محمدبن اسمعیل، به خط کلبعلی افشار قزوینی، ۱۳۰۲ هـ. ق.

۲۸ــ منهج المقال معروف به رجال کبیر، استرآبادی میرزامحمد، چاپ سنگی، ۱۳۰۷ هـ. ق.

۲۹ــ نابغهٔ فقه وحدیث، سید محمد جزائری، حسینیهٔ عمادزاده اصفهان، ۱۳۵۴ هـ. ش.

بقیه از صفحهٔ ۱۴۴

۱۴۶	۱۶	حجيته	جميعه
۱۴۹	۱۷	ابوالحسين	ابوالحسن
۱۴۷	۲۹	ای عدم صدورمعصيته منه	لعدم ثبوت صدور معصية منه
۱۵۱	۲۰	مبيناً	مبيناً
۱۵۳	۱۲	يتنوه	يتنزه
۱۵۳	۱۷	والاستبعاد بصدور	باستبعاد صدور
۱۵۳	۱۹	تنزيهم	تنزيههم
۱۵۳	۱۹	العادية	العادية التى
۱۵۵	۲۵	دخولهم	ورودهم
۱۵۵	۲۵	فى المساجد	المساجد
۱۵۵	۲۶	فى الواد	الواد
۱۵۹	۱۳	السليقة	السليقة السليمة
۱۶۰	۲	بعداز کلمه «وغیره» این چند سطر اضافه شود:	

ان قلت: ان الآية الكريمة انما تدل على ان اليهود كانوا قبل البعثة يستفتحون على الّذين كفروا وكانوا يخبرون عن ظهور النّبى صلى الله عليه وآله وسلّم ويصدقونه فلمّا جاءهم ماعرفوا كفروا به والرواية قد دلّت على انّهم كانوا يكذبونه قبل ذلك.

قلت: ما دلت عليه الرواية ان المجالسين لهما كانوا يكذبونه ولعلّ كانت مجالستهما معهم واستخبارهما عن حاله صلى الله عليه وآله ومآل امره بعد البعثة، ولا راد لاحتمال ان يكون طائفة من اليهود كانوا يكذبونه قبل ذلك تعصّباً لعلمهم بانّه من العرب ومن ولد اسماعيل وبعد جواز الجمع بين ظاهر الآية والرواية باحدالوجهين المقبولين عند العرف يرفع الاشكال واذاجاء الاحتمال بطل الاستدلال.

بقیه از صفحهٔ ۶۷

آن همه معجزات فعلی که در کتب روائی ذکر شده از آثار وجودی او است، آثار وجودی او از حیث کثرت قابل شمارش نیست، عقل، توان درک و زبان، استطاعت بیان و قلم، قدرت نگاشتن آنها را ندارند، این مقال را با ذکر دو حدیث که برای امّتش در حیات و ممات خیر است و هر خیری در جهان به واسطهٔ وجود او است، به پایان می‌بریم.

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله) **حیاتی خیرلکم و موتی خیرلکم امّا حیاتی فتحد ثونی واحدثکم و امّا موتی فتعرض علی اعمالکم عشیة الاثنین والخمسین، فما کان من عمل صالح حمدت الله علیه وما کان من عمل سیئی استغفرت الله لکم** [۲]

وعن جابربن عبدالله قال: قلت لرسول الله (ص): اول شیئی خلق الله ماهو؟ فقال: نورنبیك یا جابر، خلقه الله ثم خلق منه کل خیر. [۳]

←

دلیل بر این مطلب «للعالمین» است صیغهٔ جمع با الف و لام آمده است، و این رسالت عامه را اقتضاء می‌کند، (المیزان ج ۱٤ ص ۳٦۳ سورة انبیاء آیه ۱۰۷).

۲ــ رسول گرامی اسلام (ص) فرمودند: زندگی و مرگ من برای شما خیر است اما (این که) زندگیم (برای شما خیر است) پس با یکدیگر گفتگو می‌کنیم (واحادیث من برای شما پند و اندرز است) و اما (این که) مرگم (برای شما خیر است) چون اعمال شما در شب دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می‌شود، خدا را بر عمل صالح از اعمال عرضه شده ستایش می‌کنم و برای شما از عمل بد (که مرتکب شده‌اید) از خداوند طلب آمرزش می‌نمایم، (بحار ج ۱۷ ص [illegible] روایت ٤۵).

۳ــ از جابربن عبدالله است که گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سؤال کردم: اول مخلوق خدا چه بود؟ حضرت فرمودند: نور پیامبر تو، خداوند آن را آفرید سپس آن را سبب هر خیر قرار داد (بحار ج ۱۵ ص ۲٤ روایت ٤۳).

بقیه از صفحهٔ ۶۱

در مکتب کنش گرائی و یا تحلیل روانی و یا بعضی مکاتب دیگر، و بالاخره در نهایت ذهنیتی را به روانشناس القاء می‌کند که انسان همان حیوان است که در اثر تکامل با محیط به این مرحله رسیده است، و گاه روانشناس خیال می‌کند که قوانینی که رفتارهای بعضی حیوانات را تبیین می‌کند، می‌تواند قانونمندی رفتارهای انسان را نیز تبیین کند، البتّه بطور مسلّم قوانین روانشناختی مشترک بین انسان و حیوان وجود دارد، ولکن کلیّت آن، محل بحث و تردید بلکه منع است.

این بود پاره‌ای از کمبودهای روانشناسی موجود، که بحث درباره یکایک آنها و یا کمبودهای دیگر آن دراین مقال نمی‌گنجد.